

گذار از آتش

آفتابگردان

گیسوانم را به باد می سپارم
و تا طلوع خورشید در انتظار می مانم
فردا روز دیگری است.
شهاب در آسمان بی تاب است
و من بر کره ی زمین خاکی.
سوار بر گنجینه عشق، امروز پیش از طلوع آفتاب
لب هایم را خواهم دوخت و
جانم را با عشق سیراب خواهم کرد.
گنجینه ی بزرگ من امروز از میان آتش گذر خواهد کرد
و پاکی و مهرش را با آفتاب شریک خواهد بود.
آنها در انتظار پاسخ
به تمهید ترکه و دستبند
به شب خواهند رسید
و ستاره ی آسمانشان افول خواهد کرد.
فردا روز دیگری است. ■